

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/07/30

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

در تلمیذی بحث قبل، روایتی بود که قرائت نشد و آن این است که اگر مسلمانی از اسلام - معاذالله - برگشت و ارتداد پیدا کرد، نکاح او منفسخ می‌شود و سبب انفساخ هم ارتداد است، و هرگز نمی‌شود با همان نکاح قبلی باقی باشند؛ ولی بعضی از نصوص دارد به اینکه اگر اینها حالت ارتدادی پیدا کردند، به همان نکاح قبلی باقی‌اند.

این روایت برخلاف صحیحی «ابو نصر بزنطی» است که حکم به ارتداد کرده است، یک؛ مورد عمل اصحاب هم هست، دو؛ اما این روایت یک باب نه از ابواب «مَا يَحْرُمُ بِالْكَافِر» که از «جمیل بن دراج» نقل شده است، این گذشته از ارسالی که دارد «عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا»، این نه مورد عمل اصحاب است و نه اعتبار سندی دارد.

پس معیار، صحیحی «ابو نصر بزنطی» است، یک؛ مطابق با قواعد عامه هم هست، دو؛ مطابق با عمل اصحاب هم هست، سه؛ اما روایت یک باب نه از ابواب «مَا يَحْرُمُ بِالْكَافِر» که از «جمیل» نقل شده است «عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا»، این ارسال سندی دارد، یک؛ مخالف با قواعد عامه است، دو؛ مورد اعراض همه اصحاب هم هست، سه.

آن روایت یک باب نه این است: مرحوم شیخ طوسی «بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا» که این ارسال دارد. (وسایل) جلد بیست، صفحه 546 «عَنْ أَحَدِهِمَا ع أَنَّهُ قَالَ فِي الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ وَالْمَجُوسِيِّ إِذَا أَسْلَمَتِ امْرَأَتُهُ وَلَمْ يُسْلِمْ»؛ اگر همسرشان مسلمان شود و اینها اسلام نیاورند، «جمیل» نقل کرده است که حضرت فرموده باشد: «هُمَا عَلَى نِكَاحِهِمَا وَلَا يُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا وَلَا يُتْرَكُ أَنْ يُخْرَجَ بِهَا مِنْ دَارِ الْإِسْلَامِ إِلَى الْهَجْرَةِ»؛ [

1] یعنی این نکاح همچنان باقی است که زن مسلمان است، مرد کافر «مع ذلک» این نکاح باقی است؛ منتها به دار کفر نبرد. این سنداً مرسل است، متناً مخالف قواعد عامه است، عملاً مهجور است؛ لذا با روایت‌هایی که مطابق با قواعد است و دارد به اینکه اگر یکی کافر بود و دیگری مسلمان مخصوصاً زن اگر مسلمان شد، این نکاح فسخ می‌شود؛ آن هم روایت صحیح است که صحیحی «بزنطی» است، هم مطابق با قواعد عامه است و هم مورد عمل اصحاب. این تلمیذ بحث قبل. پرسش: جمیل بن دراج از اصحاب اجماع نیست؟ پاسخ: نه، چون «بعض اصحابنا» است. اصحاب اجماع هم اگر گفتند، اگر چنانچه شخصی باشد که باز تا حدودی مورد اسماع باشد؛ اما اگر چنانچه گفت: «عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا»، حتی مرسل او هم هست. یک وقت است که یک مُسند است، منتها برای ما روشن نیست؛ یک وقت است مرسل است، عمده آن مخالف با قواعد عامه و در قبال آن صحیحی «بزنطی» است. صحیحی «بزنطی» از وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) «بالصراحه» می‌گوید این ارتداد است؛ ممکن نیست که زن مسلمان باشد و شوهر او کافر و نکاح آنها همچنان باقی باشد.

اما مسئله پنجم: مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) در مقصد سوم که ذیل مسئله «من اسباب الحرمة الکفر» ذکر می‌کنند، مسئله پنجم است. این مسئله پنجم دوتا فرع دارد، قهراً بحث هم در دو مقام است. مسئله پنجم این است: «الخامسة إذا ارتد المسلم بعد الدخول حُرِّمَ عليه وطء زوجته المسلمة ووقف نكاحها على انقضاء العدة فلو وطئها بالشبهة و بقي على كفره إلى انقضاء العدة قال الشيخ عليه مهران الأصل بالبعد و الآخر للوطء بالشبهة و هو يُشكل بما أنها في حكم الزوجة إذا لم يكن عن فطرة»؛ [2] این سه مطلب هست، لکن در دو فرع باید تنظیم کرد.

فرع اول این است که اگر مسلمانی - معاذالله - بعد از آمیزش مرتد شد، آمیزش زوجه بر او حرام است. این اختصاصی به بعد از آمیزش ندارد، اگر - معاذالله - کسی مرتد شد؛ چه قبل از آمیزش و چه بعد از آمیزش، آمیزش با آن همسر حرام است. پس «إذا ارتد المسلم بعد الدخول»؛ قبل از دخول هم همین‌طور است؛ منتها سرّ اینکه «بعد الدخول» را اینجا ذکر کردند، برای اینکه فرع دوم را به فرع اول منسجم کنند که مسئله «مهر» است که اگر یک وطی به شبهه‌ای شده دوتا مهر باید بدهد: مهر اول «بالدخول»، مهر دوم هم «بالشبهة»؛ وگرنه اختصاصی به آمیزش ندارد، صرف ارتداد، عقد را منفسخ می‌کند، همسر او بیگانه می‌شود و نامحرم است و آمیزش با او حرام است.

«إذا ارتد المسلم بعد الدخول» که این قید برای آن است که فرع بعدی را منجم کنند؛ وگرنه به هیچ وجه در اصل مسئله دخیل نیست. اصل مسئله این است که «إذا ارتد المسلم بعد الدخول حرم عليه وطء زوجته» که همسر او مسلمان است. پرسش: ...؟ پاسخ: بله، حرمت تکلیفی این است؛ چون این از یک طرف مسلمان است، این مسلمان نباید تمکین کند، همسر او مسلمان است. پرسش: ...؟ پاسخ: بله دوتا حرف است، بیگانه است، حالا یک کافر گوش نمی‌دهد حرفی دیگر است. اما اگر حکومت، حکومت اسلامی شد و نظام، نظام اسلامی شد؛ هم می‌تواند تعزیر کند، هم می‌تواند از او مهر بگیرد. پس «إذا ارتد المسلم بعد الدخول» که این «بعد الدخول» به هیچ وجه در اصل حرمت آمیزش دخیل نیست؛ منتها این «بعد الدخول» را در این فرع اول ذکر کردند، برای اینکه در فرع دوم که می‌خواهند بگویند دوتا مهر بپردازد، یک مهر برای آمیزش قبلی است و یک مهر هم برای وطی به شبهه است. «إذا ارتد المسلم بعد الدخول حرم عليه وطء زوجته»، کفار هم مثل مسلمان‌ها مکلف به فروغ هستند و اگر حکومت هم حکومت اسلامی بود، باید این امر را بر آنها تحمیل کند.

«ووقف نكاحها علي انقضاء العدة»؛ اگر چنانچه خواست با او ازدواج کند باید این عده بگذرد اگر آن مرتد از ارتداد، ارتداد ملی بود نه ارتداد فطری، اگر توبه کرد بعد می‌تواند ازدواج کنند؛ وگرنه نکاحش جایز نیست. «فلو وطئها بالشبهة»؛ در این حال چون آمیزش او حرام است، اگر «بشبهة» آمیزش انجام داد، «و بقي علي كفره إلى انقضاء العدة»؛ تا زمان عده بگذرد و همچنان کافر بود، حالا حکم چیست؟ چرا زمان عده می‌گویند؟ برای اینکه این حکم درباره مرتد ملی است، نه فطری و مهلت دارد که توبه کند و مهلت او هم تا زمان انقضای عده زن است و عده زن هم عده وفات است، نه عده طلاق.

«فهاهنا أمور أربعة»؛ اول چرا سخن از انقضای عده کرده است؟ برای اینکه این ارتداد، ارتداد ملی است نه فطری. در ارتداد فطری سخن از قبول توبه و مانند آن نیست؛ البته از نظر فقهی و از نظر کلامی فرقی ندارد چه مرتد ملی باشد و چه مرتد فطری «بین العبد و المولي» ارتداد مقبول است و از جهنم نجات پیدا می‌کند؛ ولی حکم فقهی آن سرچایش محفوظ است. فرق بین مرتد فطری و ملی در بحث فقهی است و نه کلامی. توبه از هر کافر و ملحد و مشرک و وثنی، قبل از اینکه به حال احتضار برسد مقبول است که او را از عذاب الهی نجات می‌دهد؛ اما حکم

فقهی آن سرچایش محفوظ است. آن مسئله نجاست، مسئله قتل، مسئله انفساخ زوجیت او، آن احکام چهارگانه فقهی سرچایش محفوظ است.

پس اگر ملی بود، سخن از توبه است و حکم دیگر این است که توبه هم زمانمند است تا زمان انقضای عده. سوم اینکه این عده، عده طلاق نیست، برای اینکه طلاق ندادند. انفساخ عقد است، نه طلاق و نه فسخ عقد. و این عده هم باید عده وفات باشد، به دلیل اینکه اگر کسی مرتد شد، فوراً اموالش به ورثه اش برمی گردد «تقسم امواله بین ورثه»، و این زن در عین حال که زن او نیست و عقد منفسخ است و از او بائن است «مع ذلک» اگر در زمان عده این مرد رخت بربست، این زن ارث می برد. اینها احکام تعبدی است که بخشی در کتاب «نکاح» آمده است و بخشی هم در کتاب «ارث»؛ با اینکه انفساخ است، با اینکه این بیگانه است و زن او نیست، اما قبل از انقضای عده که منظور از این عده، عده وفات است نه عده طلاق، او ارث می برد. پرسش: مرتد ملی تا زمانی که تکلیفش مشخص نیست، ارث او تقسیم نمی شود! پاسخ: چرا! اگر ارتداد بود در روایات آن است که «یقسم». تا انقضای عده ممکن است؛ لذا زن هم تا انقضای عده اگر او اسلام نیاورد و توبه نکرد ارث می برد، وگرنه ارثی در کار نیست.

پس این قید اولی که مرحوم محقق در متن شرایع ذکر کردند که فرمودند: «إذا ارتد المسلم بعد الدخول»؛ برای آن است که فرع بعد را با آن هماهنگ کنند، وگرنه «ارتد المسلم حرم علیه وطء زوجته»؛ چه ارتداد «بعد الدخول» باشد، چه «قبل الدخول» باشد.

«ووقف نکاحها علی انقضاء العدة»؛ اگر این زن بخواهد ازدواج کند باید که عده ای او منقضی شود و عده ای او هم عده وفات است؛ پس وطنی او و آمیزش او حرام است. «فلو وطئها بالشبهة و بقي علی کفره إلی انقضاء العدة»؛ تا زمان عده وفات همچنان کافر بود. اینجا یک فتوایی از قدما هست که مرحوم شیخ طوسی قائل به اوست، یک نقدی مرحوم محقق در شرایع دارد و یک دفاعی متأخران؛ نظیر شهید ثانی تا صاحب جواهر (رضوان الله علیه) از مرحوم شیخ طوسی کردند و فتوای همان «بعض القدماء» را ترجیح دادند. «فها هنا أمور ثلاثة»؛ اول فتوای مرحوم شیخ و مانند شیخ است که گفتند باید دو مهر بپردازد. دوم نقد مرحوم محقق و هم فکران محقق است. سوم دفاعیه ای که مرحوم شهید ثانی و بعد تا صاحب جواهر از مرحوم شیخ طوسی کردند و گفتند باید دو مهر بپردازد.

«فلو وطئها بالشبهة و بقي علی کفره إلی انقضاء العدة»؛ پس صورت مسئله این است: مردی بود مسلمان و زن او هم مسلمان، این مرد مسلمان - معاذ الله - بعد از آمیزش مرتد شد. - گرچه آمیزش دخیل نیست، اما این آمیزش را ذکر می کنند برای اینکه تعدد مهر مطرح شود - اگر آمیزش کرد و بعد از آمیزش مرتد شد، مهر اول مستقر است «للدخول» و اگر «لشبهة» آمیزش کرد، مهر ثانی لازم است، این فتوای شیخ است. فرمود: «و لو وطئها بالشبهة و بقي علی کفره إلی انقضاء العدة»، امور سه گانه از اینجا شروع می شود؛ یک: «قال الشيخ رحمه الله علیه مهران»؛ دوتا مهر باید بپردازد، «الاصلي» که نکاح اصلی است «بالعقد»؛ چون عقد بود، آمیزش کرد و مهر مستقر می شود. «و الآخر للوطيء بالشبهة»، این خلاصه نظر؛ منتها «مهر المثل» است، «مهر المسمي» نیست. اگر عمدی بود براساس «مهر لیغی» [3] مهري در کار نبود؛ اما چون «لشبهة» است مهر در کار است. این حکم اول بود که مرحوم شیخ

فرمودند. [4]

حکم دوم. نقدي است که مرحوم محقق دارند مي فرمايند: «و هو يشکل»، چرا؟ «بما أنها في حکم الزوجة إذا لم يكن عن فطرة»؛ شما اصل ارتداد را مطرح کردید، اما اقسام ارتداد را هم باید ذکر مي کردید. ارتداد اگر فطري باشد جا براي توبه نیست، انفساخ آن هم قطعي است، منتظر توبه کردن در زمان عدهي زوجه نیست. اگر ملي باشد بله باید صبر کنیم ببينيم تا زمان انقضاي عده او توبه مي کند يا نمي کند. «و هو يشکل بما أنها في حکم الزوجة» است، اين زن در حکم زوجه اوست، «إذا لم يكن» اين ارتداد «عن فطرة». اين نقد مرحوم محقق است. [5] اشکالي که متأخيرين از مرحوم شهيد ثاني به بعد - شايد قبل از مرحوم شهيد ثاني هم اين اشکال را داشته باشند - تا زمان مرحوم صاحب جواهر دارند، مي گويند به اينکه شما مي خواهيد بگويد اين در حکم زوجه است «في جميع الآثار»، اين دليل مي خواهد. صرف اينکه گفتيد - ما هم قبول داريم - تا زمان انقضاي عدهي وفات در حکم زوجه است نمي تواند شوهر کند، چون به منزله زوجه اين است؛ اما اگر زوجه شد که جواز مقاربت نمي آورد، جواز آميزش نمي آورد. مگر در حال عادت اين زوجه او نیست؟ مگر در حال عادت مقاربت حرام نیست؟ صرف زوجيت که جواز مقاربت نمي آورد، زوجيت حرمت نکاح مي آورد. قبول داريم ما که اگر اين ارتداد، ارتداد ملي بود تا زمان انقضاي عدهي وفات - چون طلاقي در کار نبود تا عدهي طلاق داشته باشد - اين زن به منزله زوجه اين مرد است؛ اما در چه به منزله اوست؟ در حرمت نکاح، نمي تواند همسر بگيرد. در چه چيزي به منزله اوست؟ در ارث بردن؛ اينها را نصوص تعيين کرده، نه در جواز مقاربت. اگر تنزيل در جاي ديگر عام بود، اينجاها قرينه داريم که خاص است. صرف اينکه زوجه اوست، مقاربت جائز است؟! در زمان عدهي زوجه اوست، اما مقاربت حرام است. بنابراين اينکه در نصوص دارد اين زن به منزله زوجه اوست، در بعضي از جهاتي که محور تنزيل است. آن محور تنزيل اين است که اين زن حق شوهر کردن ندارد تا عدهي وفات منقضي شود. اين زن در زمان انقضاء عده ارث مي برد. اگر چنانچه گفتند به منزله زوجه است، در اين امور است.

پس فرمايش مرحوم شيخ که فرمود: «عليه مهران» همچنان باقي است. نقد مرحوم محقق نمي تواند وارد باشد، چرا؟ براي اينکه به هر حال اين به منزله زوجه اوست، حليت مقاربت را شما تجويز کردید؟! ثابت کردید؟! با اينکه ارتباط مرتد با مسلم به هيچ وجه جائز نیست، چه کسي اين مقاربت را تجويز کرده است؟! پس اگر وطلي به شبهه شد داخل در قاعده کلي وطلي به شبهه است که بايد «مهر المثل» بپردازد؛ پس حق با شيخ طوسي است.

بنابراين مرحله اولي نظر شيخ طوسي است که دو مهر لازم است. مرحله ثاني نظر مرحوم محقق است که مي گويند یک مهر لازم است، چون اين زن تا زمان عده به منزله زوجه اوست. مرحله سوم نقد متأخران از شهيد ثاني تا صاحب جواهر است که به منزله زوجه که حليت مقاربت نمي آورد. او که مرتد شد عقد منفسخ است، تنزيل مدار خاص خودش را دارد «في الإرث و حرمة زواج». اين زن نمي تواند همسر بگيرد، چون به منزله زوجه او است. ارث مي برد، چون به منزله زوجه او است. پس اين نقد مرحوم محقق نمي تواند وارد باشد.

اما رواياتي که اين مسئله را تأييد مي کند؛ اين روايات بخشي در باب «نکاح» است، بخشي هم در باب «ارث». در روايتي که مربوط به خمر و خنزير بود، اين روايت را هم اگر توجه داشته باشيد که در ذيل بحث قبل بود اين هم خوب است و آن هم وسائل جلد 21 صفحه 243 «بَابُ عَدَمِ جَوَازِ جَعْلِ الْمُسْلِمِينَ الْخَمْرَ وَالْخِنْزِيرَ مَهْرًا وَ حُكْمُ مَا لَوْ فَعَلَهُ

الْمُشْرِكُونَ ثُمَّ أَسْلَمُوا». روايت اولي که ايشان نقل مي کند از مرحوم شيخ طوسي است که «يَسْتَدَاهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ أَوْ مِنْ أَهْلِ الْخَرْبِ تَزَوَّجَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا امْرَأَةً وَمَهَرَهَا خَمْرًا أَوْ خِنْزِيرًا ثُمَّ أَسْلَمَا قَالَ ذَلِكَ الْبَكَاحُ جَائِزٌ خَلَّالًا لَا يَخْرُجُ مِنْ قِبَلِ الْخَمْرِ وَالْخِنْزِيرِ وَقَالَ إِذَا

أَسْلَمًا حَرَّمَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَدْفَعَا إِلَيْهِ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ يُعْطِيَاهُمَا صَدَاقَهُمَا». در تتمه بحث قبل که اگر خمر و خنزیر بود عقد حرام نیست، باطل نیست؛ چون مهر رکن عقد نکاح نیست، این یک؛ و اگر مجهول بود، به «مهر المثل» تبدیل می‌شود، این دو؛ و اگر محرّم بود، یا رأساً باطل است به «مهر المثل» تبدیل می‌شود، یا با قیمتش. اینکه در بحث قبل داشتند که قیمت آن را به مستحلین بدهند که صاحب جوهر و مانند او پذیرفتند، می‌تواند به استناد روایت یک باب سه از ابواب مهور باشد؛ یعنی وسائل جلد 21 صفحه 243 که این را می‌فرماید صرف اینکه مهر، خمر و خنزیر بود، نکاح را باطل نمی‌کند؛ آن وقت تبدیل می‌شود به قیمت آن. مادامی که مسلمان نیستند می‌توانند طبق آن عمل کنند؛ ولی مادامی که اسلام آوردند باید که آن صداق واقعی یا «مهر المثل» یا قیمت آن را بپردازند. این مربوط به تتمه روایت بحث قبل بود. اما آنچه که مربوط به مسئله «موانع ارث» است؛ در جریان «ارث» در وسائل، جلد 26 صفحه 27 باب شش از ابواب «موانع ارث» چندین روایت است که مانع ارث را همان کفر می‌دانند.

روایت سوم این باب که مرحوم کلینی [6] «عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي وَائِلٍ الْحَنَاطِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» نقل می‌کند این است که «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ - معاذالله - «لِمَنْ يَكُونُ مِيرَاثُهُ»؛ برای اینها طبق احکامی که از ائمه (علیهم السلام) شنیدم ارتداد به منزله مرگ است که اموال تقسیم می‌شود، بین ورثه او توزیع می‌شود. حالا ورثه‌هایی او چه کسانی هستند؟ وارثان او چه کسانی هستند؟ آیا زن ارث می‌برد یا نمی‌برد؟ یا نه، امام وارث «من لا وارث له» است؟ «لِمَنْ يَكُونُ مِيرَاثُهُ فَقَالَ يُقْسَمُ مِيرَاثُهُ عَلَى وَرَثَتِهِ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ». این ارتباط مستقیم با بحث زوجه ندارد.

روایت چهارم این باب، با همان سند قبلی، مرحوم کلینی [7] «عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْخَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِذَا ارْتَدَّ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ عَنِ الْإِسْلَامِ بَانَثٌ مِنْهُ امْرَأَتُهُ»؛ «بَانَتْ»، «انفسخت»، «كما تَبَيَّنُ الْمُطْلَقَةُ»؛ آیا این تنزیل است که بگوییم این عده، عده‌ی طلاق است؟ یا نه، فقط تشبیه است نه تنزیل و نه تمثیل؟ ما یک «تمثیل» داریم، یک «تشبیه» داریم و یک «تنزیل». تشبیه آثاری بار نمی‌کند «إلا ما خرج بالدلیل». تمثیل مثال آن کلی و جامع است؛ گفتند که انسان مثل چیست؟ می‌گوییم مثل زید، این مثال زدن ذکر صغرای مندرج تحت کبری است. تنزیل آن است که موضوع جداست و کاری با آن ندارد؛ لکن شارع مقدس یکی را نازل منزله‌ی دیگری کرده است، فرمود: «يَخْرُمُ مِنَ الزَّوَاجِ مَا يَخْرُمُ مِنَ النَّسَبِ». [8] یا «الْوَلَوُفِي الْبَيْتِ صَلَاةً». [9] اینجا یک تنزیلی است که در بعضی از آثار بار است. اینجا فرمود: «كما تَبَيَّنُ الْمُطْلَقَةُ». در حالی که نسبت به عده‌ی وفات ادعای اجماع شده است. اگر کسی - معاذالله - مرتد شد زن باید عده‌ی وفات بگیرد، نه عده‌ی طلاق. «فَإِنْ قُتِلَ أَوْ مَاتَ قَبْلَ انْقِضَاءِ الْعِدَّةِ فَهِيَ ثَرْثُهُ فِي الْعِدَّةِ»؛ اگر حکومت اسلامی او را اعدام کرد یا طبق علل و عواملی کشته شد یا به مرگ طبیعی مُرد و هنوز عده‌ی وفات او منقضی نشد، این زن از او ارث می‌برد. «فَإِنْ قُتِلَ أَوْ مَاتَ قَبْلَ انْقِضَاءِ الْعِدَّةِ فَهِيَ ثَرْثُهُ فِي الْعِدَّةِ»؛ اما «وَلَا يَرِثُهَا إِنْ مَاتَتْ وَهُوَ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ»؛ [10] در ظرف همین ایام عده اگر زن که مسلمان است بمیرد، مرد از او ارث نمی‌برد؛ چون «أَهْلُ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ»؛ [11] کافر از مسلمان ارث نمی‌برد. پس اگر چنانچه این مسئله انقضای عده یا مسئله اینکه گفتند در حکم زوجه است؛ یعنی در همین این. اگر در روایت دارد به اینکه «و هي زوجته» یا فقها فرمودند: «و هي زوجته»، نه یعنی «يجوز له مقارنته»؛ یعنی ارث می‌برد، یک؛ نمی‌تواند شوهر انتخاب کند قبل از انقضای عده، دو. نه معنای آن این است که قبل از انقضای عده چون به منزله زوجه است، نکاح لغوی جائز است! بلکه نکاح لغوی حرام است؛ چون «بَانَتْ مِنْهُ»، فقط در همین احکام حکم جاری است. بنابراین ظاهراً حرف سوم که حرف متأخرین است و موافق با فتوای مرحوم شیخ طوسی است، آن حق است.

-
- [1] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 20، ص 546، ابواب ما يحرم بالكفره ونحوه، باب 9، حديث 1، ط آل البيت.
- [2] شرائع الاسلام في المسائل الحلال و الحرام (ط-اسماعيليان)، المحقق الحلّي، ج 2، ص 241 و 242.
- [3] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 17، ص 96، ابواب مايكتسب به، باب 4، حديث 14، ط آل البيت.
- [4] تهذيب الأحكام، شيخ الطائفة، ج 7، ص 300 و 302.
- [5] شرائع الاسلام في المسائل الحلال و الحرام (ط-اسماعيليان)، المحقق الحلّي، ج 2، ص 241 و 242.
- [6] الكافي، الشيخ الكليني، ج 7، ص 152 و 153، ط.الاسلامية.
- [7] الكافي، الشيخ الكليني، ج 7، ص 153، ط.الاسلامية.
- [8] الكافي، الشيخ الكليني، ج 5، ص 438، ط.الاسلامية.
- [9] مستدرک الوسائل، المحدث النوري، ج 9، ص 410.
- [10] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 26، ص 27، ابواب موانع الارث من الكفر والقتل والرق، باب 6، حديث 4، ط آل البيت.
- [11] بحار الأنوار-ط مؤسسه الوفاء، العلامة المجلسي، ج 29، ص 227.